



علم و تجدد در آثار داوری اردکانی

دکتر رضا داوری اردکانی، استاد تمام فلسفه دانشگاه تهران، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، عضو پیوسته و رئیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، از جمله اندیشمندان و متفکرین ایرانی می باشد که بیش از 40 سال در باب مدرنیته و نسبت آن با عالم شرقی اندیشیده است. تجلیات تجدد غربی در نظر ایشان محصور به مظاهر سیاسی نشده و به همین جهت آثار ایشان گستره ای از فلسفه و حکمت تا هنر، علم و تاریخ را در بر می گیرد. به بیان بهتر دکتر داوری با نظرگاه فلسفی در باب غرب و نسبت آن با ما تعمق نموده است و حاصل آن بیش از 30 عنوان کتاب و 400 عنوان مقاله می باشد که بخشی از آنها اختصاص به مسئله علم، ماهیت و تحول در آن دارد. به نحوی که سه کتاب " علم و سیاست های آموزشی و پژوهشی"، " دربار علم" و " علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه" مشخصاً به میحث علم و حدود و ثغور و ماهیت آن می پردازند. مقاله پیش رو در پی آن بوده است که خلاصه ای از آراء استاد داوری اردکانی را در باب علم، علوم انسانی و تحول در علوم انسانی ارائه دهد.

مسئله علم جدید

تاریخ آشنایی ما با غرب و علم آن به حدود 200 سال پیش باز میگردند. تاریخی که حاکی از شیفتگی اولاً حاکمان آن زمان در برابر مظاهر اروپای متجدد است و ثانیاً از عطش مردمان برای نیل به آنچه تنها پوسته ای از آن را می دیدند حکایت می کند. علمی که از غرب وارد سرزمین ما شد تنها بخش کاربردی علم جدید بود و حتی در ابتدای امر توجهی آنچنان که باید به فیزیک و ریاضیات نیز نمی شد چه برسد به علوم انسانی و اجتماعی و یا فلسفه غرب. البته از گزاره پیش گفته نباید نتیجه گرفت که در نظر استاد داوری، علوم انسانی و اجتماعی و فلسفه جدید علوم غیر کاربردی و مفید هستند و یا به تعبیر ارسطو اساساً شرفشان به بی فایده بودنشان است. بلکه ایشان فایده و کارکرد و کاربرد را صفت تمام علوم جدید می دانند و به تعبیر ایشان همه علوم حاضر، تکنولوژیک هستند منتهی مسئله بر سر تلقی جهان غیر غربی از فایده و نحوه ی مواجهه با علم و تکنولوژی جدید است. دکتر داوری اردکانی در ریشه یابی معضل فوق آن را محصول اولاً توجه صرف و شیفتگی در برابر ابزار و آلات و اشیاء تکنیکی غرب و مغلوب شدن جهان غیر غربی در مواجهه با قهر عالم تجدد در دوران استعمار می داند و ثانیاً عدم

احساس نیاز و فقدان وجود جایگاه مناسب و درخور، برای علوم انسانی و اجتماعی و فلسفه غرب در نظام زندگی و حیات مردم سخن می گوید. به بیان دیگر هر علمی زمانی که از وطن خود جدا میشود تا جایی مناسب در زمین و زمان مهمان نیاید ریشه نمی دواند و نهایتاً وسیله تفنن و ارضای اهوای نفسانی و روانی و سیاسی میشود. اتفاقی که برای علوم انسانی در ایران افتاد و این علوم هنوز هم نتوانسته اند در نظام حیات مردم آنچنان که باید جایی برای خود بیابند. چنان که رشد و پیشرفت علمی که با معیار های علم سنجی (مقاله شماری)، مشخص می گردد فایده ای جز بهبود جایگاه حیثیتی کشور در فهرست های جهانی دربر ندارد و حتی امروز که ما در پیشبرد مرزهای علم جهانی شریک هستیم هنوز هم علم دانشمندانمان نسبتی با جامعه و مردم برقرار نمی کند و در بهترین صورت به حل مسائل جهانی علم و آن هم در جهان توسعه یافته که به تعبیر دکتر داوری مرکز علم است کمک می رساند. تلقی که ابتدائاً از انتقال علم و تکنولوژی وجود داشت و کماکان نیز در بخش اعظم جامعه ی دانشگاهی و سیاست گذاران و مردم ما وجود دارد این است که علم و تکنولوژی کالاهایی هستند که همچون سایر خریدنی ها قابل ابتیاع و نقل و انتقال می باشند و نیازی به زمینه و وقت مناسب ندارند. به همین جهت رفتاری که با علم میشود، بسیار شبیه همان برخوردی است که با کالاهای تکنولوژیک می شود. [1] در واقع یکی از علل اساسی عدم امکان برقراری نسبت صحیح میان صنعت و علم در کشورهای توسعه نیافته، فقدان نیاز صنعت و کشاورزی به دست آوردهای علمی دانشگاهی است. فاصله ی تکنولوژی های مورد استفاده در صنایع کشورهای در حال توسعه با مرزهای علم بسیار است و به همین دلیل مسائل آنها نیز سالها پیش حل شده است، پس چه نیازی وجود دارد که رفع و حل آن در دانشگاه جستجو شود؟

ماهیت علم جدید

دکتر داوری از دو گونه ی کلی علم نام می برد: «علمی که ما را به تعادل و درک و خردمندی و تشخیص سود و زیان و صلاح و فساد چیزها و کارها توانا می سازد. این علم دارای شرف ذاتی است و شاید بهتر باشد آن را تفکر بخوانیم و البته آموختنی نیست. علم دیگر علم مفید و در عصر ما علم تکنولوژیک است. همه علوم عصر حاضر اعم از علوم انسانی و اجتماعی و طبیعی و مهندسی علم تکنولوژیک اند و به اعتباری عین تکنیک اند و اگر در جایی صورت نظریه پیدا کنند اطلاق علم به آنها از روی مسامحه است.» [2] علم در نظر دکتر داوری اردکانی ماهیتی دیگرگون در جهان سنتی و مدرن دارد [3] و جایگاه، مقام، موقع، روش، غایت و مبادی و اصول آن یکسره با آن چه پیش از آن بوده است متفاوت می باشد [4] [5] و اساساً «علم جدید علی رغم ارتباط با علوم قرون وسطی و اسلامی صورت کامل شده آنها نیست.» [6] [7] [8]، و حتی علم زمان پست مدرن نیز با علم قرن هجدهم یکی نیست. [9] علم قدیم، علم پیشرفت نبوده است حال آنکه علم جدید عین بسط و پیشرفت و توسعه است و در اینجا پیشرفت را باید به دو معنا تلقی کرد، یکی علمی که دائماً پیشرفت می کند و بسط می یابد و دیگری علمی که به پیشرفت در زمینه های گوناگون مدد می رساند. [10] این حکم هر چند در علوم انسانی ظاهرتر و آشکار تر به نظر می آید از این حیث و به همان میزان در علوم دقیقه نیز مجری است. [11] علم سنتی در نظم طولی عالم قدیم، بر صدر بود ولی دائر مدار امور و حیات مردمان نبود حال آنکه در نظام دایره وار مدرن، علم در مرکز و مدار و کانون همه چیز واقع شده [12] [13] [14] و همگان تمام شئون زندگی خویش را در نسبت با علم می سنجند. [15] [16] [17] علم سنتی در کوشش برای نیل به مطابقت با واقع بود [18] در صورتی که علم جدید غایت خود را تصرف و استیلا بر عالم و آدم قرار داده [19] [20] [21] اساساً صورتهای سوپرکتیو بشری را بر طبیعت اعمال میدارد و حقیقت آن کارکرد و کاربرد است و این حکم شامل علوم انسانی و حتی ریاضیات و منطق نیز می شود. [22] علم با ورود به عالم غیر غربی هرچند نظام آن عالم را برهم زد اما نمی توانست در مرکز امور باشد و علمی که در جای خود قرار نگیرد بی شک منشاء اثر مهم نخواهد شد. [23] این مسئله معلول

این حقیقت می باشد که علم یک بنیاد است [24]، بنیادی که ارتباط وثیقی با نظام زندگی مردمان دارد و با روابط و مناسبات و عقاید آنها پیوند و مناسبت دارد [25] و این بنیاد البته در جهان غیر غربی وجود ندارد [26] و علم نیز بی بنیاد، کارساز نخواهد بود. علم جدید در جهان توسعه نیافته علم بی ریشه و نا متناسب و ناهماهنگ با حیات مردم است و چون محصول طلب حقیقی مردمان نیست و جز برای آثار و نتایجش خواسته نمی شود ثمر نمی دهد و بی فایده می نماید. یکی از نکات بسیار کلیدی که بسیار پیچیده نیز می نماید، و استاد داورى اردکانی در آثارشان به کرات در باب علم بدان اشاره میکنند، طلب علم برای خود آن و نه برای آثار و نتایج و ثمراتش است. [27] علم جدید علی رغم آنکه کاربردی می باشد، می بایست مطلوب بالذات واقع شود تا نتیجه دهد و طلب آن با غرض رسیدن به ثمراتش، نتیجه ای جز بی ثمری و تکلف در بر ندارد. [28] [29] در حقیقت نسبت عالم با علم نسبت تعلق حقیقی و بالذات است [30] اما در آن سو، علم مدرن علمی است که ذات آن تصرف و تسخیر است. [31] عبارت دقیق دکتر داورى اینچنین است: « تعلق خاطر (دانشمندان) به علم جزء ذات علم نیست و در بحث از ذات علم نباید آن را وارد کرد پس کسانی که این تعلق خاطر را دلیل بر انتفاعی نبودن علم می دانند چیزی را که در خارج از ماهیت علم و شرط تحقق آن است با علم خلط می کنند و گرنه علم جدید در حد ذات خود، از آن جهت که صورت ریاضی دارد در عالم تصرف میکند و در واقع علم تکنولوژیک است نه آنکه تکنولوژی از نتایج و از اسباب و علل آن باشد. » [32] [33] علم هرچند در صورت متعادل آن در عالم غربی با سیاست و اقتصاد و جامعه در نظمی متعادل و متناسب واقع شده است اما هیچگاه بازیچه سیاست نگشته است. دکتر داورى معتقد است امروز علم در غرب نیز بی بنیاد شده [34] و به چیزی به عنوان تکنولوژی اطلاعات تقلیل یافته است و اینگونه در بازار اطلاعات خرید و فروش می گردد. هرچند وضعیت موجود نیز غیر طبیعی نیست و مرحله ای از سیر علم جدید است. ما مردمان جهان غیر غربی چون چشممان خیره ی ثمرات علم جدید شد بی آنکه تعلق به علم و عالم جدید داشته باشیم تنها مظاهر آن را خواستیم و چون چنین کردیم علم از ما روگرداند و این در نگاه دکتر داورى اردکانی از زمره بزرگترین مشکلات اهل علم در جهان توسعه نیافته است. [35] [36] سیاست مداران نیز اکنون در پی به وجود آوردن علم دینی و بومی با خطابه و دستور العمل اند، حال آنکه علمی غیر از آنچه هست و علم موجود در صورت بومی آن محصول تأمل در شرایط و مقتضیات و امکان های عالمی جز این و همچنین جهان موجود است. [37] مسئله در باب علوم انسانی نیز بر همین منوال است. در واقع هرچند علوم انسانی علوم دوران بحران عالم مدرن هستند اما نسبت دانشمندان با آنها می بایست نسبت تعلق و پیوستگی و یگانگی باشد نه آنکه چون جهان غرب جامعه شناسی و اقتصاد و سیاست و ... دارد ما نیز می بایست در دانشگاههایمان این علوم را تدریس نمائیم. البته دکتر داورى با عبارتی بسیار کلیدی، وضعیتی بغرنج را نمایان می سازند: « مسئله مسئله ی بی رغبتی به علم نیست بلکه مسئله پوشیده شدن ساحت و شأنی از وجود ما است که علم باید با آن تحقق یابد » [38] دکتر داورى از دو گونه نیاز به علم سخن می گویند، نیاز حقیقی و نیاز نفسانی. نیاز حقیقی که ترجمان طلب حقیقی افقی است که علم در آن ظاهر می گردد [39] موجد علمی خواهد بود که با عالم و عالم وحدت دارد و نیاز نفسانی که خواستن علم برای ثمرات و محصول ضرورت های بیرون از عالم علم است باعث پریشانی و ناهماهنگی می شود. [40] علوم انسانی را برای چه می خواهیم؟ [41] سوال بزرگ دکتر داورى اردکانی در مجموعه آثارشان در باب علم خصوصاً در کتاب ارزشمند "علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه" است. به واقع طلب علم اجتماعی و انسانی غرب بی توجه به جایگاه و شان آن در عالم متجدد و سپس دعوی تحول در آن باز هم بدون پرسش از علم انسانی آینده چگونه ممکن و مطلوب است؟ اساساً دکتر داورى معتقد است پدید آمدن علمی غیر از آنچه اکنون شاهد آن هستیم جز با شناخت و رسوخ در علم جدید ممکن نخواهد بود [42] [43] و پروای بنیاد کردن علمی منصرف و منفک از عالم کنونی، پروای محال است. «البته تفکری که اخذ علم و ورود در ساحت تحقیق را ممکن می سازد، دامنه اش باید از فهم فلسفه غربی بگذرد و تا درک وضع کنونی تفکر وسعت یابد.» [44] علم از هر نوع آن، نسبتی با جامعه و تاریخ و نسبتی با عالم و محقق دارد [45] [46]، نسبتی که در نگاه دکتر داورى اردکانی وحدت و یگانگی می باشد. [47] [48] پس اول قدم طلب علم انسانی اسلامی، دانستن طرح اجمالی جامعه جدید اسلامی است و اینکه بدانیم چرا و چگونه می خواهیم بدانجا برویم.

علم و جهان متجدد

توجه و مذاقه در سیر پیدایش علم پس از رنسانس در نگاه دکتر داوری حاکی از تحولی بنیادین در علم است. تحول علم در عالم مدرن نه تنها از حیث ماهیت بلکه در جایگاه آن نیز می باشد. [49] منتهی مسئله ی اساسی مسبوق بودن این تحول به وقوع تحولی در وجود بشر است [50]. اگر کسی و جامعه ای مدعی دگرگون ساختن علم و عالم است می بایست خود دگرگون شده باشد. [51] به بیان بهتر تغییر نسبت آدمی با علم در حقیقت فرع تغییر نسبت آدمی با وجود است. [52] [53] [54] جهان انسانی، جهان دیگری شد و این جهان جدید، علمی دیگر در جایگاهی دیگر را طلب می نمود [55] [56] و ظهور این تغییر و طلب در آراء دکارت [57] [58] [59] و کانت [60] [61] و بیکن با نظم فلسفی مدرن بیان شد. [62] [63] [64] پیدایش علم و تکنیک جدید فرع بر تعرض خاص آدمی به عالم و آدم و منشاء عالم و آدم است [65] [66] تعرضی که منجر به اثبات قدرت و دایرمداری بشر شد. [67] «بشر بدون این علم چیزی بود و اکنون با وجود آن چیز دیگری شده است» [68] دانشمندی که در آغاز عهد تجدد بنیانگذاران علم جدید بودند تصویری مبهم از عالمی که با چراغ علم روشن می گردد می دیده اند. [69] [70] فرقی اساسی که میان نظر دکتر داوری اردکانی و سایر متفکرینی که متعرض به ماهیت علم جدید شده اند و اذعان به تفاوت های ماهوی این علم با علم جهان قدیم کرده اند، در این نکته است که ایشان تحول مذکور را نه مسئله ای روانشناختی و نفسانی در بخشی از فلاسفه و دانشمندان عهد رنسانس بلکه صفت تاریخ، و علم جدید را مظهر عهد جدید انسان با وجود که عهد تصرف و استیلا و تکنیک می باشد می دانند. [71] البته نکته ای که ذکر آن برای جلوگیری از سوء تفاهم ضروری می نماید این است که عهد مدرن با وجود اینکه متضمن استیلا و استکبار بشر در برابر عالم و آدم و مبدا عالم و آدم است به هیچ وجه به این معنا نمی باشد که تمام آنچه در غرب می گذرد هوی و هوس و نفسانیت به معنی اخلاقی آن است. [72] در حقیقت بشر مدرن با اهواء مبتذل نفسانی بنیاد تمدن مدرن را نگذاشته است [73] بلکه او درآینه حقیقت تصویر خویش را دیده است و با آن عهد بسته است و مدرنیته و تمام مظاهر و آثار و نتایج آن، تجلیات همان عهد است؛ تفصیل این معنی از توان این قلم البته بیرون است.

نسبت علم و تکنولوژی

دکتر داوری با تذکر این نکته که فلسفه علم در معنای مصطلح خود متعرض ماهیت علم نمی شود و تنها به متدولوژی علوم می پردازد، شناخت علم آنچنان که هست را در حیطه ی فلسفه می دانند. به همین جهت همچون برخی نحله های فلسفه علم، چه در داخل و چه در خارج کشور گرفتار رویش شناسی و معرفت شناسی علوم نشده در مواجه با حقیقت علم جدید، ذات علم را جستجو کرده و آن را تکنیک می داند. معنا، صفات، عوارض و حدود و ثغور تکنیک جز در فلسفه غرب شناخته نخواهد شد و علت آن در جایگاه خاص فلسفه در عالم متجدد است. بخش مبسوطی از مکتوبات دکتر داوری در شناخت ماهیت و مقام فلسفه در عالم جدید است، تا جایی که ایشان که را به تعصب فلسفی متهم نمودند اما دکتر داوری تذکر و توجه به فلسفه را شرط ورود به عالم تحقیق در علم جدید می داند و پایه های بنای غرب جدید را در فلسفه آن می بیند. تکنیک نیز به مثابه ی ذات عالم جدید ماهیت نظری خود را در فلسفه روشن می سازد هرچند دکتر داوری فلسفه را نیز همچون علم جدید از تعرض به ذات تکنیک ناتوان می بیند و تمام نزاعها در باب تکنولوژی را در همین غفلت از حقیقت و ماهیت تکنیک می داند. [74] تکنولوژی علی رغم آنکه، هم در تصور شایع و عمومی و هم به لحاظ زمانی متاخر از علم و نتیجه و ثمره ی آن است در آراء استاد داوری اردکانی به لحاظ وجودی تقدم و تاخیری میان علم و تکنیک موجود نبوده هر دو در ذات خود از حیث ماهوی یکی می باشند [75] [76] [77] [78] [79] هرچند به لحاظ وجودی متباین

اند. حکم پیش گفته تنها شامل علوم دقیقه نمی شود بلکه علوم انسانی و اجتماعی مدرن را نیز شامل می گردد و همین نکته ی دقیق ما را رهنمون به شناسایی بهتر ماهیت تکنیکی علوم انسانی می کند. در واقع علوم انسانی نیز همچون علوم دقیقه (که به غلط علوم پایه خوانده می شوند) کارکردی جز استیلا و تصرف بر طبیعت ندارد و غایت آن همان غایت تمدن مدرن است و اساساً نمی تواند غایتی جز این داشته باشد. دکتر داوری سیاست و علم را دو جلوه بزرگ عقل جدید می دانند که در شأن تکنیکی که همانا تصرف و استیلا باشد به هم می پیوندند و یکی می شوند. [80] [81] [82] تکنیک در لسان دکتر داوری نسبتی است که انسان با وجود برقرار کرده و این نسبت همان تصرف و تسخیر و استیلا و دگرگونی [83] می باشد فلذا عالم مدرن به یک اعتبار چیزی جز عالم تکنیک نمی باشد. [84] تکنیک با آغاز عهد رنسانس در هنر و ادبیات و فلسفه غرب ظاهر می گردد و سپس علم جدید مظهر آن می شود ، ایشان در جایی دیگر اصلاً تکنیک را نحوی تفکر می دانند که اکنون بر همه عالم غلبه پیدا کرده است [85] و اکنون علوم اجتماعی که در زمان به تمامیت رسیدن فلسفه غربی تاسیس شدند، مظهر نهایت عالم تکنولوژی می باشند و با انکار و مخالفت موسسان آن با فلسفه بنیاد علم جدید را نیز نفی نمودند [86] [87] تکنیک با تلقی ریاضی وار از عالم پدید می آید [88] [89] و اساساً همین تلقی ک می امکان تصرف و تغییر در طبیعت را نیز فراهم می آورد [90] [91] و باز به همین دلیل ریاضیات صفت اول علوم جدید [92] (قبل از تجربی بودن [93]) صورت [94] و مدخل [95] آن است. اسلاف ما در کشورهای غیر غربی که با اروپای متجدد روبرو شدند با غفلت از ذات تکنیک تنها متوجه محصولات تکنولوژیک شدند و چون نمی توانستند نسبت غیر مستقیم اما بسیار مهم و حیاتی میان فلسفه و تکنولوژی را بیابند دست به کار واردات علوم کاربردی و انتزاع آنها از عالم غربی و وارد کردنشان به سرزمین های خود شدند. درحقیقت نکته ی مغفول مانده و مورد اشاره استاد داوری اردکانی عدم توجه مردمان جهان غیر غربی به متن و زمینه و افق خاص تکنیک است [96] چرا که برای بهره برداری حقیقی از تکنیک می بایست در طلب تسخیر عالم و بهبود معاش و زندگی که ماهیت تکنیک و علم جدید است شریک می شدند . اتفاقی که مثال اعلای آن در "دارالفنون" رخ داد و به سفارش امیر کبیر تنها دانش جویانی برای کسب علوم نظامی و طب به غرب سفر کردند. و حتی امروزه نیز توجه و شرف ظاهری علوم مهندسی در جهان رو به توسعه بیشتر از آنکه محصول شناخت عالم مهندسی غرب باشد ، تلاشی برای کسب حیثیت و جایگاه اجتماعی است. مابعد المظیعه که در تشبیه دکارث چون ریشه درخت علم فرض شده بود در عالم توسعه نیافته مغفول ماند و درخت بی ریشه پیداست که یا می خشکد و یا ثمر نمی دهد [97] [98] و المنهاییه به کار تزیین منزل می آید. [99] [100] هرچند از همان اوان تاسیس دانشگاه در ایران کار ترجمه برخی آثار در علوم انسانی و اجتماعی به بعضی از مترجمین - که البته خود رغبتی و تعلقی به این علوم نداشتند- سپرده شد اما نه اثری از آنان در جان و فکر مردمان پدید آمد [101] (که توقع پدید آمدنش بسیار غریب تر است ، چرا که اصلاً مردم، زبان این متون را نمی فهمیدند و به تعبیر دکتر داوری این ترجمه ها اساساً متن نبودند که متعلق تفهیم و تفاهم واقع شوند [102]) و نه حتی اخلاف دانشگاهی آن مترجمین توجهی در خور به کار متقدمان خود داشتند و ذکری از زحمات آنها بردند. در صورتی که ما هنوز هم از آثار فلاسفه و حکمای عهد اسلامی استفاده می کنیم ولی نمی توانیم حتی نسخه ای از این ترجمه های متأخر را در کتابخانه ها بیابیم. گسستی تاریخی در جهان بی تاریخ توسعه نیافته ، منجر به عدم هماهنگی و وحدت و یکپارچگی، هم میان نسل های پی در پی میشود و هم نظم و تناسب را میان اجزای جامعه بر هم میریزد و چگونه از جامعه ای که تناسب ندارد توقع پدید آوردن علم وحدت بخش و نظام آفرین داریم. قهر مدرنیته و نیروی بسط و توسعه ذاتی علم مدرن و همچنین شیفتگی و فریفتگی مردمان جهان غیر غربی باعث شد آنان نه به اختیار و آزادی که به حکم ضرورت بیرونی و طلب نفسانی رو به علم جدید بیاورند. [103] علم جدید چون به جهان توسعه نیافته پا گذاشت با بحران هایش [104] [105] و در هنگامه ای که خود در موطن خود بی بنیاد شده بود وارد شد [106] و مردمی که نه این علم متعلق به آنان بود و نه مسئله هایش، مسئله شان ، سرگرم اخذ و اقتباس تکنولوژی و علمی شدند که اکنون دیگر قدرت دیروز خود را نداشت. این گسیختگی و بحران در صورتی ترمیم می شود که تفاوت گذشته با تاریخ تجدد را بتوان به جان آزمود. [107] دکتر داوری به دو ضرورت که یکی موجد علم حقیقی و دیگری مانع آن است اشاره میکند . ضرورتی درونی و بیرونی . ضرورت درونی که شاید ترجمان طلب حقیقی افقی باشد که انسان هرچند به ابهام دیده است باعث می شود که بشر بی چشم داشت نفسانی (به معنای اخلاقی لفظ) دل به جهانی بسپارد که علم نیز شانی از شئون آن می

باشد. این اتفاق هم در عهد اسلامی و دوران شکوفایی عالم مسلمانان رخ داد و هم در رنسانس و با چشم گشودن بشر به مدینه بهشت زمینی به وقوع پیوست و در هر دو مرتبه موجد علومى شد که در جای خود و با تناسب، مطلوب طلب انسان واقع شدند. حال آنکه ضرورت بیرونی با سلب آزادی از بشر به نحوی او را مقهور خود می سازد و چشمه ی طلب را در وجود او می خشکاند و سپس او را چون تشنه ای که دل به هر سرابی خویش میدارد در پی خود می کشد و مگر تاریخ یکصد و پنجاه ساله غرب زندگی ما حکایت گر همین نیاز و سراب و سرگشتگی نیست؟

علم دینی

در نگاه دکتر داوری غوغای علم دینی در چند سال اخیر هرچند آمیخته و آلوده به خطابه ها و اغراض سیاسی شده است و همین سیاست زدگی موجب پوشیدگی معنا و حقیقت آن گشته، اما دست کم فرصتی برای تامل در ماهیت علم دینی فراهم آورده است. [108] فرصتی که می بایست آن را مغتنم شمرد و از چیستی، چرایی و چگونگی علم دینی پرسش کرد. دکتر داوری دو معنای ممکن را برای علم دینی مطرح می کنند:

1. علمی که به موضوعات و مسائل دینی می پردازد و مثال آن فقه و کلام است.

2. علمی که هرچند ضرورتاً مسئله دینی ندارد، چون در هوای عالم دینی تنفس می نماید رنگ و بو و صبغه ی دینی به خود می گیرد. [109]

چگونگی علم دینی نیز از همین رهگذر برای ما روشن خواهد شد زیرا ایشان با موقوف کردن وجود علم دینی به عالم دینی ما را متوجه راه اصیل، که همانا احیاء عالم دین و ایم دینی می باشد، میکند. علم در هر عالمی نه فقط رنگ و بوی آن عالم را می گیرد بلکه حول محور آن میگردد و به آن خدمت میکند. پس چگونه از عالمی که جز برخی عادات و ظواهر، چیز دیگری از آن دینی نیست توقع علم دینی داریم؟ هیچ علمی و هیچ عالمی با دستکاری و تجزیه، دینی یا غیر دینی نمی شود و نشده است. [110] کما اینکه علوم مسلمانان زمانی که به عالم غربی عهد رنسانس وارد شد در نظام مدرن هضم شد و جایی در افق مدرنیته یافت و هرچند خود محصول طلب دینی مسلمانان بود در مدینه ی زمینی غربیان به کار آمد. بنابراین علم موجود را نیز میتوان دینی کرد اما نه با دستور و شعار که با تأمل در موانع و شرایط عالم دینی. تا عالم دینی پدید نیاید انتظار علم دینی ثمری نخواهد داد. [111] تحولی اگر باشد در درون صورت میگیرد و کسانی از بیرون نمی توانند تصمیم بگیرند و علم را متحول سازند. [112] در نگاه دکتر داوری اردکانی یکی از عللی که باعث شده است در جهان رو به توسعه تصور امکان تغییر علوم از طریق سیاسی قوت بگیرد، رابطه و نسبتی می باشد که میان قدرت های سیاسی-اقتصادی و مراکز علمی در غرب برقرار است. نسبتی که در نگاه ابتدایی به نظر رابطه ای یک سویه می آید که در آن کانون های قدرت که عمدتاً مراکز نظامی هستند با سفارش پژوهش مسیر علم و تکنولوژی را تعیین می نمایند. در نظر ایشان هرچند سیاست های علمی و پژوهشی موسسات اقتصادی و نظامی می تواند باعث رونق پژوهش در برخی حوزه ها گردد [113]، اما نمی تواند موجد و پدید آورنده علم باشد. [114]

دانشمند سفارش پژوهش می گیرد اما قدرت، فیلسوف و جامعه شناس و اقتصاد دان نمی پرود. [115] موسسات اقتصادی سفارش هایی را به پژوهشگران می دهند، که آنها (پژوهشگران) می خواهند و می توانند انجام دهند و این معنای دقیق هماهنگی و تناسب علم و جامعه است. ایشان در ادامه با تاسف در باب تمناهای به ظاهر امیدوارانه ی علم دینی می افزایند: « عیب این قبیل خواسته ها هرچند از جهت صوری و اخلاقی موجه است در جای خود بودن و نشدنی بودنشان است و دریغا که جهان در حال توسعه بسیاری از وقت خود را با تمناهای محال می گذراند. » [116]

ماهیت علوم انسانی و جایگاه آن در غرب

اساساً شان علوم انسانی و اجتماعی در جهان غرب چیست و آیا این علوم با همین وضعیت، جایگاهی در جهان دینی خواهند داشت؟ دکتر داوری در پاسخ به این پرسش علوم انسانی را، علوم دوران بحران و تزلزل ارکان مدرنیته [117] و مدافع و پشتیبان و محافظ آن می دانند [118] [119] و پدید آمدن آن را مقرون با زمانی می دانند که تحول و رشد سریع غرب با آزادی قرین شده بود. [120] و به عبارت بهتر علوم انسانی و اجتماعی برای حل مسائل دوران دشوار انحطاط تمدن غرب پدید آمده اند [121]، هرچند در نظر دکتر داوری در رفع این بحران ها نیز - بواسطه ی پیش آمد دوران پایان تجدد- بیشتر اثر تسکینی و گه گاه نقش تعدیل کننده داشته است [122] [123]. البته می بایست دوبرتبه به این نکته تذکر پیدا کنیم که شأن کارسازی علوم انسانی برای دوران بحرانی مدرنیته و پدید آمدن آنها برای حل این بحران ها به معنای این نیست که این علوم محصول تمنای قدرت های سیاسی و ترس آنها از فروپاشی عالم متجدد است. بلکه این علوم در افق مدرنیته از ابتدا موجود بوده اند [124] و به بیان دیگر این علوم از ابتدا مصداق معین و مشخص داشته است. [125] دکتر داوری در " کتاب علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه " مینویسد: « آدمی جهان را در یک طرح کلی که تفکر در برابرش می گشاید می سازد، نظم جهان با تفکر مناسبت دارد و از درون آن چه بسیار امکان های قول و فعل هست که بتدریج و کم و بیش به تناسب تحقق می یابد » [126] در حقیقت آنچه اکنون در عالم علوم انسانی می بینیم محصول نیاز نفسانی و سیاسی امروز غرب نیست [127] [128] [129] [130] [131] [132]، هرچند که در تناسب با حیات بشر به نیاز امروزی نیز پاسخ می دهد، علوم اجتماعی هر قوم متناظر با وضع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن قوم است [133] [134] [135]، اما از حیث ماهیت مرحله ای از ظهور انسان غربی با وجود است که به شکل علم اجتماعی و انسانی پدیدار گشته است. [136] استاد داوری در جایی دیگر در بیان شأن عقل جدید آن را موجد نظم متجدد ندانسته اما مقوم و مدون کننده آن می دانند که قسمتی از این تدوین به صورت علوم انسانی و اجتماعی ظاهر شده است. [137] ایشان در ادامه کار بزرگ علوم انسانی را پوشاندن ناسازگاری میان عقل قانونگذار و آزادی می دانند [138]، البته علوم اجتماعی خود نحوی بیان عقلانیت قانونی مدرنیته نیز می باشند و شاید بحران حل نشده جهان متجدد از همین تناقضات آغاز می گردد. تفاوت ها و تخالف های میان حوزه های متفاوت علوم انسانی و اجتماعی در غرب گاه ماهیت و حقیقت واحد آنها را می پوشانند و ظاهر گرایان را به حکم بر بی تناسبی و تفرقه ذاتی علوم انسانی در غرب می کشانند. دکتر داوری این اختلاف ها را به تعیّنات گوناگون تاریخی و تفاوت در ظهور و نظام پیچیده جامعه و زندگی مدرن و شئون وجودی بشر جدید [139] باز میگرداند و این نظرها و گفتارها را در عین اختلاف در تناسبی با عالم می بینند [140] و در بستگی به اصول و مبادی تجدد شریک می دانند. [141] به سوال خود بازگردیم و باز پرسیم آیا با قبول این جایگاه برای علوم انسانی، ما نیز در جهان آینده به این علوم نیازمندیم؟ و باز پاسخ استاد داوری، دعوت به تفکر و تأمل در این مسئله است. به عبارت بهتر تا ما ندانیم که جهان آینده دست کم به شکل مبهم چه صورتی خواهد داشت، چگونه می توانیم از بودن و نبودن علوم انسانی در آن سخن بگوئیم؟ [142] به تعبیر ایشان « باید جامعه مطلوب را وصف کرد. و بدیهی است که اگر به سوی مقصد دیگری غیر از جامعه غربی باید رفت لابد روش دیگر و علم دیگری لازم است و البته این علم بر مبنایی غیر از مبنای علم رسمی کنونی

قرار دارد. در این صورت باید معلوم باشد که این مینا چیست» [143] این شناخت نیز در پرتو مطالعه و مدافعه در آثار صاحب نظران و بزرگان علوم انسانی و اجتماعی غرب حاصل می آید چرا که اینان سخن گویان زمان و تاریخ خویش اند و با شناخت زمان غربی است که می توانیم زمان خود را بهتر بشناسیم. [144] [145] مضافاً به آنکه « درک نارسایی ها و عدم تعادل ها و شناخت شرایط امکان سیر به سوی تعادل و تناسب در علوم انسانی و با فلسفه ممکن است. » [146] علوم انسانی می تواند ماده ی تمدن دینی باشد که از آن سخن می گوئیم، اما همین علم با همین صورت در جهان دینی جایی ندارد [147] و بسته و پیوسته با جهان تجدد است.

علم و دین

نفی علوم انسانی موجود و نیاز به علم انسانی اسلامی شاید حکایت گر تصویری از تعارض میان علم و دین باشد که در تلقی بیشتر افراد در علوم دقیقه موردی نداشته، بلکه اگر هم تعارضی هست در یافته ها و سخنان و نظریات علمای علوم انسانی غرب است، پس می بایست برای اخذ و اقتباس آن یا به تصفیه علوم انسانی دست بزنیم و یا اینکه این علوم را بر مبنای دینی بنا کنیم. و جالب اینجاست که دکتر داوری با هر سه این انگاره ها (تعارض علم و دین، گزینش، بنا کردن علم موجود بر مبنای دینی) مخالف است و آنها را سطحی و نیندیشیده می داند. واقعیت آن است که ظاهر علم نه با شریعت مخالفت دارد و نه ملازمت. علم و دین دو زبان و حوزه ی جدا از هم دارند و اگر به شکل انتزاعی با هم قیاس شوند مخالفتی بر نمی انگیزد. [148] [149] در حقیقت جهان مدرن جهانی ضد دین نیست بلکه غیر دینی است [150] و دین در آن دایره مدار و منشا اثر اصلی نمی باشد حال آنکه تمام شئون پیش گفته در عالم مدرن شأن علم است [151] و به همین دلیل در این عالم، علم قدرت دیگری را نمی پذیرد. [152] توضیح بیشتر آنکه علم جایگاهی در مدرنیته یافته است که به تعبیر برخی از صاحب نظران غربی دین در جهان سنتی داشته است اما عالم سکولار و تکنولوژیک غرب، لزومی به نفی دین نمی بیند بلکه در پی محدود ساختن دین در حوزه ی حیات شخصی و فردی است و به آن در علم و پژوهش اجازه مداخله نمی دهد [153] بلکه آن را تبدیل به ابژه و متعلق پژوهش های خود می سازد. [154] تعارض آنگاه پدید می آید که دین و یا دین داران احکام دینی را با موازین علم مدرن بسنجند حال آنکه اساساً زبان اشارت دین با زبان کمی و تکنیکی علم جدید فرسنگ ها فاصله دارد. علوم انسانی نیز علی رغم آنکه تصور می کنند بخش المحادی علم جدید است مانند دیگر علوم ضرورتاً با دین در تعارض نیست و همچون فیزیک و شیمی و ریاضیات جدید، سکولار است. [155] و اما برنامه تصفیه علوم انسانی و اجتماعی غربی برای مسلمان کردن این علوم به دلیل نگاه انتزاعی به علم بی نتیجه و سطحی است. علم را می بایست در بستر و زمینه و خلک آن دید و هر جزء آن را منفک و منتزع از ادب و فرهنگ آن اعتبار نکرد [156] چرا که علم بریده از کلیت خود یا اصلاً به کار نمی آید (همچنان که در بسیاری از موارد در جهان توسعه نیافته این گونه است) و یا به تدریج با دگرگون ساختن خانه میزبان، ناهماهنگی و بی تناسبی به بار می آورد و چه بسا علم انسانی غربی که در عالم خود شأن نظم بخشی و حل بحران دارد در سرزمین غریبه ها به بی نظمی و بحران دامن بزند و مگر جز این بوده است؟ علم موجود را بر مبنای دیگری نیز نمی توان بنا نهاد [157] و این تلقی محصول نگاه مکانیکی به علم است در حالی که علم ارگانیک زنده ای است که هم اجزاء آن با هم در ارتباط و تناسبند و هم برای ادامه حیات به وحدت و هماهنگی با سایر علوم نیازمند است. [158] علوم انسانی و اجتماعی مقدمه و مهده برنامه توسعه هستند و انصراف از آنها انصراف از توسعه اقتصادی اجتماعی است و طلب توسعه ولو خام و سطحی آن بی علوم انسانی ممکن و مقدور نمی باشد. البته راهی که دکتر داوری برای نیل به تحول در علم نشان میدهد یکبار در تاریخ ما تجربه شده است و آن هم در ابتدای عهد عالم اسلامی. مردم جهان اسلامی که پیش از ظهور اسلام نیازی به اخذ علوم از سایر بلاد احساس نمی کردند با آمدن اسلام به نهضت عظیمی برای آموختن علم یونانیان و چینیان و هندیان و ... دست زدند. منتهی - بر خلاف اتفاقی

که برای جهان غیر غربی بعد از مواجه با غرب جدید افتاد- این علوم را در عالم خود وارد کرده جایگاه و موقع و مقام جدیدی بدان بخشیدند و این مهم باعث شد نه تنها یونانی ماب و هندی ماب نشوند بلکه علمی پدید آوردند که چه از حیث کمیت و چه از حیث کیفیت با علوم سابق تفاوت و تباین داشتند. [159] [160] تاویل انگیزه مترجمین و دانشمندان مسلمان به انگیزه های شخصی و سیاسی و قومی جز پوشیدگی عظمت اتفالی که در تمدن اسلامی افتاد درد دیگری را دوا نمی کند. دکتر داوری در آثار خود با رد این فرضیه که نهضت ترجمه محصول نیات سیاسی حاکمان بوده است به ذکر مثال هایی می پردازد که نادرستی این اتهام را روشن می سازد. علم جدید بالذات سکولار است اما حقیقت آن نیز در نسبتی که ما با آن برقرار می سازیم آشکار می گردد و به عبارت دیگر علم و تکنولوژی جدید می تواند در عالم دینی وجود داشته باشد اما آنگاه شان دائر مداری نخواهد داشت و قائمه عالم دینی نخواهد بود. [161] دکتر داوری اردکانی معتقد است هر علمی در دامن علم قدیم پدید می آید [162] منتهی این پدایش مستلزم اولاً شناخت عمیق و دقیق علم موجود و ماهیت و عوارض و صفات آن است [163] و ثانیاً داشتن جهان مخصوص به خود، تا با اخذ علم قدیم جایی برای آن در جهان خود بیاید. البته این یافت نیز در بوته ی امکان افق همان عالم گنجانده شده است و اما اساساً مسئله ی اخذ و اقتباس به کل منتفی خواهد شد و مبین همین اتفاق در رنسانس نیز افتاد و غریبان تنها قسمتی از علوم عالم اسلامی را - آن هم با همان تفاسیری که خود می پسندیدند- اخذ کردند و سایر دانشته های مسلمانان را به هیچ گرفتند و حتی تا سالها بعد از آن نیز اطلاعی از آن نداشتند. مثال بارز آن که چندین بار نیز در مکتوبات دکتر داوری تکرار می شود شأن این رشد و ماصدرا در نظر غریبان است. یکی همچون انتهای حکمت اسلامی تلقی می گردد و دیگری اساساً تا سالها شناخته نمی شود. البته نکته ای که اغلب مغفول می ماند این است که « علوم انسانی غربی را در شرایطی که همه جهان غربی است نمی توان دور انداخت زیرا اولاً برای دورانداختن آن باید آن را در اختیار داشت و ثانیاً برای توسعه به این علوم نیاز است. » [164] [165]. به همین دلیل استاد داوری اردکانی در بررسی امکان پدید آمدن علوم انسانی دینی و اسلامی به عالم و افق آن نظر میکنند و از شرایط لازم برای ظهور آن سخن می گویند.

علم با طرح مسئله آغاز می شود [166] [167] [168] [169] [170] و اخذ آن نیز مستثنی از این قاعده نیست. و طرح مسائل جدید نیز مسبوق به داشتن طرحی برای آینده است. [171] منتهی طرح مسائل در روانشناسی و سلیق شخصی دانشمند رخ نمی دهد بلکه مسئله مربوط و متعلق به جهان علم است و «اگر در جایی مسئله در جامعه علمی مطرح نشده باشد و یا از بیرون آمده باشد پژوهش ها پراکنده و اتفاقی و تفرنی می شود و هم بستگی سزاوار میانشان نمی توان یافت.» [172] ما نیز اگر در پی علم دیگری هستیم هم می بایست به علم موجود اشراف و تسلط مطلق بیابیم و هم بدانیم چرا و چگونه علمی دیگر می طلیم و آیا اصلاً طلبی هست و یا تنها سودایی سیاسی ما را با خود می برد؟ «نشانه ی گذشت از ظاهر و رفتن به باطن گشودن زبان طلب و پرسش به جای صدور تصدیق های بلاصورت و احکام قبل از تحقیق است.» [173] طلب حقیقی علم دینی می بایست نشان از پدیدار شدن به اجمال افق جهان دینی در تفکر طالبان آن باشد پس بی جا نخواهد بود که از آنان پرسیم این افق چگونه و کجاست و علم جدید و خصوصاً علوم انسانی چه جایگاهی در آن پیدا خواهد کرد. البته مردم و دانشمندان به مفهوم یک علم یا یک سیستم علمی احساس نیاز پیدا نمی کنند بلکه مسئله دارند و مسائل که به هم می پیوندند علم قوام پیدا میکند. [174] مقدمه دیگری که برای پدید آمدن جهان دینی لازم است نقد جهان موجود است [175] و درجا زدن ما از آنجاست که هنوز به منزل نقد و نقادی نرسیده ایم. [176] [177] [178] و باز مقدمه ورود به منزل نقادی این است که به حدود عظمت و قدرت علم و فلسفه جدید واقف باشیم [179] و آنها را کمالهایی قابل اعراض و اقبال ندانیم.

تحول در علوم انسانی

«آیا ممکن نیروی طلب علم با اعتقاد به ارزش های دیگری جز آنچه غرب در نظر داشت تقویت شود؟ دین از آن حیث که گواه تعلق بشر به حق و حقیقت است مسلماً می تواند داعی مردمان در پیمودن راه علم و تحقیق باشد اما باید در باب این امکان بیشتر فکر و تأمل کرد.» [180] به اعتقاد دکتر داوری گروهی می بایست بوجود آید و خواهد آمد، که در نسبت با تکنیک که ذات همه علوم و مظاهر غرب است، آگاه به سر و ماهیت تکنیک باشد و این آگاهی او را از رفیق تکنیک آزاد سازد. [181] و البته در آن سوی می بایست با رسوخ در فلسفه اسلامی و تفکر دینی از استیلای غرب خلاص شوند و طرح مدینه مستقل اسلامی را در اندازند. [182] «اگر تجدید عهد دینی ممکن باشد این عهد با دگرگونی در وجود انسان و در تفکر او بنا می شود و با این پیش آمد دگرگونی در علوم انسانی هم روی می دهد» [183] [184] [185] «برای اینکه بتوان از وسایل تکنیک با آزادی بهره مند شد باید اول از استیلای تکنیک و حرص آن آزاد شد و آزاد شدن از این حرص و استیلا با قطع بسیاری از تعلقات و قرب به حضرت وجود و تفکر در ماهیت و ذات تکنیک میسر است.» [186] دکتر داوری اردکانی در کتاب علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه 4 شرط برای تحول این علوم بیان می دارند که عبارتند از:

1. شناخت کامل علوم انسانی موجود

2. شناخت چرایی، چگونگی و شأن و جایگاه علوم انسانی در جهان کنونی

3. تحقیق در باب اینکه اگر علوم انسانی کنونی وجود نداشت وضع جهان چگونه می بود

4. دانستن اینکه علوم انسانی بر چه اصول و مبانی استوار است و آیا این اصول و مبانی اختصاص به علوم انسانی دارد و یا علوم دیگر هم به آن بازمی گردند [187]

هر جهانی با عقلی پدید می آید و جهان دینی با عقل قدسی، برای رسیدن به عقل قدسی از کنار غرب نمی توان گذشت بلکه از میان آن باید گذشت. [188] بنیان گذاری علم دیگر نیز عقل دیگر می خواهد. [189] انصراف از علوم انسانی و اجتماعی انصراف از تجدد و توسعه [190] و اعتدالی به آنها شرط توسعه می باشد [191] و ما باید از خود پرسیم آیا آماده ایم از تجدد و توسعه دست بشوئیم و آیا تصویر جهان موعود، آن اندازه برای ما روشن است که از عالم کنونی عبور کنیم؟ [192] تحول در علوم انسانی مسبوق به تحول در نظم جهان متجدد است پس «اگر نظم زندگی دیگری پدید نیاید و همه چیز همچنان بر مدار تجدد مآبی بگردد تحول در علوم انسانی نه وجهی دارد و نه ممکن است» [193] و آیا اکنون نظم دیگری در حال پدید آمدن است؟ پرسش هایی از این دست شاید شاه کلید آراء دکتر داوری اردکانی باشد؛ خود ایشان در عبارتی می فرمایند: «در تاریخ هر وقت تحولی در علم روی داده است این تحول مسبوق به پرسش از موانع و دشواری های فهم بوده است.» [194] و شاید اکنون پرسش های خود ایشان نیز طلیعه ای از تحول مذکور است. «باید درک کرد و دید کجا هستیم و به کجا باید برویم و چگونه می توانیم برویم. با این تذکر راه گشوده می شود و اگر ناهموار هم باشد آن را به قدم همت می

توان هموار کرد و پیمود . «[195]

منابع و مأخذ

1. داوری اردکانی ، رضا . علوم انسانی و برنامه ریزی توسعه. تهران: در انتظار فردایی دیگر، 1389
2. داوری اردکانی ، رضا . درباره علم. تهران: هرمس، 1386
3. داوری اردکانی ، رضا . ما و راه دشوار تجدد. تهران: ساقی، 1384
4. داوری اردکانی ، رضا . فلسفه چیست ؟. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1359
5. داوری اردکانی ، رضا . فلسفه در دام ایدئولوژی. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، 1386
6. داوری اردکانی ، رضا . علم و سیاست های آموزشی پژوهشی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1387
7. داوری اردکانی ، رضا . فرهنگ ، خرد ، آزادی. تهران: ساقی، 1383
8. داوری اردکانی ، رضا . سیاست ، تاریخ ، تفکر. تهران: ساقی، 1387
9. داوری اردکانی، رضا. فلسفه معاصر ایران. تهران: ساقی، 1389

10. داوری اردکانی، رضا. هنرو حقیقت به ضمیمه ویتگنشتاین متفکر زبان . تهران: رستا، 1390